

قسمت اولی

نثر فارسی ود راه نگارش آن

بم آقای زین انصاری

منشاء نثر حاجت انسانست به بیان افکار خویش برای مردمی غایب و بعید یا مردمی که زماناً از نویسنده متأخرند. بدین معنی که چون ابلاغ قصد بکسانی که حاضر نیستند مقصود باشد همان سخنانی را که ممکن بود نویسنده بر زبان بیاورد و ادا کند عین آنرا بقلم آرد و بعبارت دیگر قلم را بجای زبان و وسیله بیان افکار و مقاصد قرار دهد. پس زبان نثر اصلاً چیزی جز همان زبان مخاطب نیست و مفردات و مرکباتی که در اینجا وسیله بیان افکار میشود غیر از همان لغات و جمل نیست که هنگام تکلم گره از ابهام قصد گوینده میکشود.

بهمین دلیل چون در تاریخ نثر ملتی هر چه بیشتر باز پس رویم خصائصی را که در زبان مخاطب می یابیم در آن بیشتر میتوانیم یافت. در زبان مخاطب یعنی زبانی که مردم بدان تکلم می کنند معمولاً: وجود حشو و کلمات یا جمل زائد در عبارات و سخنان متکلم، تکرار در افعال و جمل و حروف، پای بند نبودن بفصاحت کلمه و کلام و عدم توجه بانتخاب الفاظ: اموری مطرد و عمومی است؛ و گوینده بهنگام مخاطب در سادگی کلمه و کلام میکوشد و الا از بیان مقصود باز میماند (ممکن نیست کسی را از مردم عادی بیابند که هنگام تکلم از لغات فراموش شده بشرط اصلاح نیز چیزی بر زبان آرد یا در تعقید فکر و عبارت بکوشد)، تناسب الفاظ و عبارات را با محیط تکلم در نظر میگیرد یعنی مثلاً هنگام تکلم بزبانی که در ۹ قرن پیش در حدود

خراسان و غزنین بدان سخن میگفتند و یا زبان ادبی شمرده میشد تکلم نمی کند، از خود زبانی بالغت های مضحك من در آورده اختراع نمی کند بلکه بزبان عمومی حرف میزند، برای بیان افکار ساده و عادی خود بعلوم مختلف و احادیث و اخبار و اسماء و امثال و اشعار و نظایر آنها که فقط نتیجه تفنن است متوسل نمیشود، از تصنع در کلام خود داری میکند و مثلاً سخن را مسجع نمیگوید و جناس و ترصیع در آن بکار نمیرد... و بهر حال قصد تصنع در او نیست.

نظایر این خصایص در آثار منشور اولیه با کمال قوت آشکار است چه همچنانکه گفته ایم نثر چیزی جز همان مخاطب و گفت و گو نیست منتهی بزبان قلم. از کتیبهای کهن گرفته تا کتب قدیم مذهبی و آثار اولیه تاریخی و ادبی ملل در همگی سادگی فراوان کلمات و تناسب الفاظ و عبارات با محیط تکلم و حالت مخاطب و سادگی انشاء و عدم توجه بصنایع و حتی بی اعتنائی مخصوصی بانتخاب کلمات یا تکرار آنها و عبارات و جمله آشکار است. ما چون بنثرهای بسیار کهن و یا نثرهای اولیه ملل خارجی کاری نداریم از نقل نمونهای از آنها که اینجا لازم است میگذریم و چون سخن در نثر فارسی است و میخواهیم راه نگارش آن را بیابیم به نثرهای اولیه زبان کنونی خود میپردازیم.

همه میدانند که آثار اولیه زبان فارسی از سیستان و خراسان برخاست، لهجهای که در این حدود و علی الخصوص خراسان عمومیت داشت همانست که آنرا زبان دری میخوانند و زبان شاعران و نویسندگان و نیز زبان عمومی ماست (با تغییراتی که در آن راه یافته است) و راد مردانی که با خاطراتی از سابقه تمتد ادبیات ایرانی از دوره زردشت تا عصر اسلامی بخیال تجدید آثار ادبی ایران افتادند و خواستند در قبال ادبیات عظیم عربی اسلامی ادبیات فارسی اسلامی را بوجود آورند، و نیز شاعران و نویسندگان معاصر آنان از همین سرزمین مرد خیز خراسان و سیستان بودند. پس بجای

اینکه مآثر خودیا نیانان خویش را بنظم و نثر تازی بشنوند گویندگان و نویسندگان را برآن داشتند تا آنچه خواهند از مدح و خیالات شاعرانه گرفته تا حقایق علمی و تاریخی بزبان مادری بیان کنند و ظاهراً نخستین کسی که بدین فکر افتاد و از شنیدن اشعار تازی سرباز زد یعقوب لیث باشد که بروایت تاریخ سیستان زبان تازی نمیدانست و میگفت چیزی را که من در نمیابم چرا باید گفت. پس چون خواستند با او از طریق نظم سخن گویند ناچار زبانی را انتخاب کردند که او برآن آگاهی داشت. البته مادر اینجا فقط بذكر همین روایت تاریخی اکتفا میکنم چه سر تحقیق در این باب نداریم و تنها برآنیم که عقیده‌ای را بانویسندگان در میان نهمیم.

مرادما از ذکر این روایت بیان این حقیقت بود که آثار اولیه ادبی مخصوصاً نثر که آثار آن از دوره حکومت سامانیان برای ما برجای مانده است همان زبان تکلم و مخاطب عصر است با جزئی فرق که نتیجه وقت زیادتری برای تفکر و بیان مقصود است. در نثرهای اولیه فارسی مثل مقدمه شاهنامه ابو منصور (که علامه بارع آقای محمد قزوینی نخستین بار بنشر آن همت گماشت) و کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب (که آقای جلال الدین طهرانی از روی نسخه‌ای که در روسیه چاپ شده است آنرا در طهران منتشر ساخت) و کتاب الابنیه عن حقائق الادویه تألیف ابومصور موفق الهروی (که آقای قزوینی از یک نسخه موجود در اروپا بخط اسدی طوسی شاعر عکس برداشته و برای وزارت معارف فرستاده است) و ترجمه تاریخ طبری بوسیله وزیر و فاضل معروف عصر سامانی ابوعلی محمد بن ابوالفضل محمد بلعمی (که استاد دانشمند آقای بهار در چاپ و انتشار آن رنج میبرد) و ترجمه تفسیر طبری (که نسخه عکسی آن در طهران موجود است) و بسیاری از کتب نثری که بعد ازینها نگاشته شده و برخی بچاپ رسیده است: تمامی این خصائص که در زبان مخاطب مشهود است و ما نموداری از آن را ذکر کرده‌ایم، وجود دارد و این علامات و امارات بجمستگی

مبین این نظراست که نثر از زبان تخطاب پدید میآید و باشدتی فراوان بدان نزدیک است. و نگارنده در این عقیده تقریباً و باحتمال قوی صادق است که اسلوب سبک و بیان و تکلم مردم سیستان و جنوب و جنوب شرقی خراسان و برخی نواحی از افغانستان کاملاً با سبک بیان نویسندگان اولیه و حتی عده زیادی از نویسندگان قرن پنجم مانند گردیزی و بیهقی و هجویری و نظام الملک شبیه است زیرا زبانی که اینان کتب خویش را بدان می نگاشتند همان لهجه عمومی ایشان بود و چون با افراد جامعه خویش از راه قلم صحبت می داشتند ناچار همان زبان تکلم آنان را برای نویسندگی بر میگزیدند.

این امر چیز تازه و بدیعی نیست چه ناموس هر زبانی که در ریعان شباب و بچوبه کمال خود باشد نویسندگان راطباً بر آن میدارد که در آثار خویش از طریق سداد فراتر نروند و با مردم بزبان ده قرن پیش از خود تکلم نکنند.

تصور نکنید که مثلاً این جمله از تاریخ بیهقی :

« روز سخت گرم ایستاده بود از آنجا بکنیم ، یکفرسنگی گراتر جویهای خشک و عجاج یش آمد و راهبران متعیر گشتند که پنداشتند آنجا آبت که بهیچ روزگار کسی آن جویها را بی آب یادداشت » و یا این جمله « خداوند ما سلطان محمود نماز دیگر روز پنجشنبه هفت روز مانده از ربیع الاخر گذشته شد . . . » که در فارسی امروزی اینطور باید نوشته شود :

« روز بسیار گرم شده بود . . . از آنجا حرکت کردیم و اندکی بیش از یک فرسنگ بجویهای خشک و گندیده برخوردیم و راهنمایان متعیر گشتند چه آنجا را هیچ وقت کسی بی آب یاد داشت » و « پادشاه ما سلطان محمود عصر روز پنجشنبه ۲۳ ربیع الاخر وفات کرد »

با اتکاء بر سلیقه شخصی نویسنده در ترکیب کلمات و تلفیق عبارات بوجود آمده باشد چه آنانکه با ادبیات اسلامی آشنائی دارند بخوبی آگاهند که اغلب این کتب تاریخی چه در عربی و چه در فارسی بساده ترین زبانها و نزدیکترین سبکها بلهجه

و اسلوب زبان عمومی نگاشته شده است و هنوز جنون نگارش بزبانی که مثلا وصاف الحضرة در مدینه الفاضله موهوم ادبی خویش تصور تکلم آنرا میکرد، پیدا نشده بود؛ بلکه اینکه بیهقی مینوشت درست بهمان اسلوبی است که با اطرافیان خویش حرف میزد چنانکه هنوز هم بلاشک میتوان همان اسلوب را در جایهائی که نام بردادیم یافت.

اکنون تصور کنید که بیهقی یا گردیزی بجای آنکه از اسلوب بیان اهل زمان در آثار خود پیروی کنند سبک نگارش نویسندگان دوره ساسانی را انتخاب میکردند و یا بجای برخی از لغات عربی که در میان مردم معمول و جزء زبان فارسی بود کلمات فارسی غیر مستعمل پهلوی و اوستائی استعمال مینمودند آنوقت چگونه طرف استهزاء مردم زمان قرار می گرفتند و دست روزگار چگونه آثار ایشان را یکباره در آتش فنا و نیستی میساخت، همچنانکه می بینیم کهنه شدن زبان و سبک نویسندگی ایشان همین کار را با قسمت اعظم از آثار ایشان و دیگر نویسندگان و شاعران قدیم کرد و امروز جز قسمتی را که بر حسب اتفاق باقی مانده بر جای نگذاشت. از اینجا روی ما با کسانی است که در قرن چهاردهم هجری با تحولات و تغییرات عظیمی که در طول زمان و بر اثر انقلابات و تحولات اجتماعی و ادبی در زبان فارسی ایجاد شده و اسلوب بیان آن یکباره تغییر یافته است طرز گفتار و اسلوب بیان نویسندگان قرن چهارم و پنجم را پیش میگیرند؛ غافل از آنکه این اسلوب در میان جامعه فارسی زبان امروزی اسلوبی مندرس و کهنه و حتی بیگانه است و زبانی که تمام مردم ایران با آن سخن میگویند جز در مقداری از مفردات با آن اصلا مشارکتی ندارد.

اگر یکی از نویسندگان امروزی بجای این عبارت:

«خیاطی که از تاریکی میترسید نیمه شب بخانه میرفت و بیم داشت که مبادا دزدی راه

اورا بگیرد یا دیوانه ای بسوی وی آید و او را گوشمال دهد»

عبارت ذیل را بنویسد:

مردی دزدی بخانه میشد، شب به بیگانه رسیده و تیرگی جهان را فرو گرفته

و او را از تاریکی بیدار بود و سخت اندیشناک که نباید که دزدی راه بر من گیرد یاسفیهی را صفرا بچنبد و در من آویزد و مرا نیک بمالد »

درست بدین نمیمانند که کسی يك گاری حدود سال ۱۲۹۰ هجری قمری را در قبال اتومبیل های زیبای سیستم ۳۸ براب اندازد و بعد فخر کند که من دست از از آثار کهن ملی خود برنداشتم :

یا اگر کسی بجای این عبارت ساده :

« الحق این کتاب جامع تمام محسنات و کمالات است »

این عبارت بلند و مسخره را بنویسند :

« الحق این کتاب مستطاب جامع تمام افضال و حاوی کمال است . معانی بدیع ، مبانی رفیع ، بیانش منیع ، مقامش ارجمند ، مضامینش دلپسند ، و اعطش سودمند ، پایه اساسش محکم ، پایه مقیاسش مقوم ، بیانش مرصوص ، بیانش مخصوص بخود ایشانست »

درست مثل آن ادیب مالینخولیائی نیست که بجای آنکه بنوکر خود بگوید
« جای سیگاری را بده » میگفت :

« ای غلام آن مکف مصعب سقاره را بیاور ! »

استاد فاضل آقای عباس اقبال آشتیانی در مقاله ای که بعنوان فارسی ساختگی در سال اول مجله مهر نگاشته اند یکجا با همین گروه بمعارضه برخاسته و گفته اند :
(فارسی کونی که مردم طهران بآن تکلم میکنند صرف نظر از بعضی مصطلحات اداری و روزنامه ای و لغات و تعبیرات ناشی از ترجمه های فرنگی اگر در حین تکلم از استعمال کلمات رکبک و مبتدل خودداری شود فارسی صحیح و سالمی است که منشیان سابق آنرا در این شهر معمول کرده و زبان قدیم مردم تهران را که همان لهجه اهالی دولا ب و کن و سولقان و شمیرانست از میان برده اند و این زبان صورت ساده کلام سعدی است که گلستان او نمونه ای از انشاء مزین آنست .

(کسانی که فارسی ساختگی مینویسند نه زبان متعارفی ما را بروی کاغذ میآورند نه زبان ادبی فارسی را و اگر هم نویسنده ای در عهد و زمانی بچنین زبانی نگارش کرده باشد گردش زمان سبک او را امروز بکلی مهجور نموده و بر چهره هیئت آن داغ باطله زده است یعنی درعین آنکه هنوز میتوان بشرط بکار بردن ذوق سلیم و توجه بغرض اصلی زبان و اعتنای تمام بمقتضیات عصر حاضر از اجزاء آن استفاده کرد و از آن ، تألیفات و ترکیباتی را که روزگار تا عهد ما به آنها اجازه حیات و بقاء داده برداشت استعمال بدین

آن مصلحت نیست و جز جلب سخریه عوام و خواص و تقض غرض از انشاء و تکلم اثری دیگر ندارد .

« مثلا استاد ابوالفضل بیهقی بلاشبهه از مورخین بسیار بزرگ زبان فارسی است و شاید او را در میان این سلسله از نگارندگان زبان دوسه نفر بیشتر نظیر نباشد و سبک انشاء او نیز در عهد غزنوی لافل در قسمت شرقی ایران از نمونه‌های پسندیده بود و اهراقضل و ادب آنرا بخوبی میفهمیده و بخوشی میپذیرفته اند .

« امروز از لحاظ احترام به آثار قدما و تجلیل مقام ایشان هرچه از بیهقی بدست آید ولو اینکه کفش یا قبا یا ربه از او باشد اهل ذوق و علاقه مندان به آثار گذشته آنرا بعزت تمام ضبط میکنند و در خانه خود یا موزه‌ای یادگار نگاه میدارند . اما خیال نیکم در میان این طبقه علاقه‌مند کسی پیدا شود که حاضر باشد در صورت دسترس یک دست از فاخرترین البسه مسلم بیهقی را بپوشد و با آن باین عنوان که بزرگان قدیم ما این گونه لباس دربر میکردند و سبک لباس امروزی مازشت و مخالف شؤن ملی و مقتبس از خارجیان است عصرها در خیابان لاله زار تفریح کند مگر اینکه خیال نمایش در « بال ماسکه ادبی » داشته باشد و بخواهد بحصول جایزه غرابت نایل آید .

« سبک انشاء امثال بیهقی نیز با آن که در عصر ایشان زیبا و دلپسند بود امروزه همان حکم لباس او را پیدا کرده است و فقط برای تسلیم انواع سبکهای نگارش و مطالعه آثار جمیله قدیم باید آنها را بجان خرید و حفظ نمود و بارعایت شرایط فوق از آنها مایه گرفت و درس آموخت . »

نقل این عبارات که هم یکی از بهترین نمونه‌های انشاء ساده و حسابی عصر حاضر و هم مبین عقاید یکی از بهترین دانشمندان و متذوقین کنونی ماست در اینجا برای اینست که خوانندگان گذاشتن بدعتی را از جانب نگارنده تصور نکنند و بدانند هر که ذوقی و جانی دارد ناچار با این گونه سبکها مخالفت خواهد کرد .

امادر ضمن بحث در روش ناپسند ناهبرده نباید از ذکر عکس العمل آن نیز غافل نشست . گروهی از نویسندگان ما هم هستند که هنگام نگارش چشمها را هم گذاشته و بدون رعایت جانب فصاحت مفردات و جمله‌ها یا بدون اعتناء بقوانین و قواعد دستور زبان فارسی ، هرچه بقلمشان آند مینویسند البته هر کسی که کور سوادی هم داشته باشد از سخریه این گروه باز نخواهد نشست و اصولا سبک نویسندگی این گروه ارزش و لیاقت آنرا ندارد که در باب آن بحث کنیم و چون معارف تعمیم یابد و زبان فارسی در

مدارس کاملاً آموخته شود این گونه سبکهای بی مزه خود از میان خواهد رفت .
 اکنون هنگام آنست که عقیده خویش را - اگر چه چون بر درست تر از
 آن دست یابم بدان ایمان خواهم آورد - دریایان این گفتار با اهل فن در میان نهم :
 بهترین طریقه نگارش در بیشتر زبانهای زنده دنیا و تقریباً تمام آنها توسل
 نویسنده است بسبک زبان تخاطبی که وسیله ارتباط تمام افراد يك کشور و اهل يك
 زبان باشد . منتهی چون همیشه زبان ادبی يك ملت را با زبان عمومی او اختلافاتی
 در بعضی امور مخصوصاً انتخاب مفردات و حذف کلمات جلف و با کلمات خارجی
 و با اصطلاحات ركیک عامیانه : میباشد ، نویسنده نیز باید رعایت این نکات را بکند
 و سبک نگارش خویش را در عین نزدیک ساختن با سلوب زبان عمومی زمان با انتخاب
 مفردات زیبا و حذف کلمات و عبارات ناپسند زینت دهد و مطبوع طابع خاص و عام سازد .
 یکی از دوستان من میگفت که نویسنده هنگامی میتواند نبوغ خویش را
 آشکار کند که طرز سخن گفتن او برای مردم بدیع و غیر مأنوس باشد (!) ولی بر
 آنان تحمیل شود . اما او نمیدانست که اشتباهش در کجاست و يك نویسنده یا شاعر
 آنگاه بزرگست که افکار بدیع آرد و معانی تازه و بلند را در الفاظی ساده که همه با آن
 مأنوس باشند چنان بیورد که زیبایی معنی و غرابت و تازگی آن سادگی و ابتدال
 الفاظ را از یادها ببرد .

هر کس غزلهای ساده و بی تکلف سعدی را بخواند اگر چه دلی از سنک داشته
 باشد باز هم متأثر خواهد شد ، و حال آنکه اگر آنها را برابر قصائد پیرظنطنه و باشکوه
 عنصری و عمیق و ابوالفرج و معزی و انوری نهیم بظاهر و از حیث الفاظ بمراتب از
 اینها پست تر مینمایند در صورتیکه آن قصائد باشکوه خراسانی را کمتر در دلها تأثیری
 تواند بود . و اتفاقاً سعدی از آنجهت بزرگ شده است که دقت معنی را با منتهای
 سادگی الفاظ آمیخت و کلام خود را هم در عین سادگی در کمال فصاحت آورد ؛ و
 اصولاً سادگی لفظ خود بهترین آرایش و زینت کلامست چنانکه هر کس يك دشت
 خرم طبیعی را بر هزاران باغ مزین و مجلل برتری میدهد زیرا آنجا جمال طبیعت

در نهایت سادگی پرده از رخسار بر افکنده است و اینجا دست صنعتگر بشر خواست ریگزارها و با فلوات نازیبا را زیبا و دلپسند جلوه دهد.

گذشته از همه اینها، نثر فقط وسیله بیان افکار است و فکر آنگاه که در لباس جمل معقد و پیچیده پوشیده گردد و یا بزبان مردمی که باید از آن بهره مند گردند ادا نشود بهیچ کار نمی آید و نااندیشیدن آن هزاران بار براندیشیدنش برتری دارد. تصنع و توجه زیاد بآرایش ظاهری کلام یا پای بند بودن بسبک نگارش و بیان گذشتگان علاوه بر آنکه ما را در بیان مقاصد یاری نمیدهد از آن باز میدارد و جمودی ناپسند در افکار و اسالیب ایجاد می کند چنانکه در اشعار ما هنوز این کیفیت مشهود است و خود بحثی جداگانه حاجت دارد.

نگارنده در بیان افکار خویش جز باظهار يك حقیقت و ابلاغ يك مرام ادبی بهیچ چیز و هیچ کس نظر نداشت و اصولاً کوچکتر از آنست که زبان بگستاخی کشاید و بر کسانی که ریزه خوار خوان فضائل و کمالات ایشانست بتازد. و گذشته ازین در عقیده خویش تا آنوقت مصر است که بصحت آن ایمان داشته باشد و پیداست که اگر روزی بطلان آنرا یکی از فاضلان و دانشمندان بروی بدرستی باز نماید ز آن دست خواهد کشید.

فریاد از آن مقام که بیدار گشت دل!

| | |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| در نیره شب بدیده جان آفتاب دید | آنکه که خواب بود، ترا دل بخواب دید |
| گوشی پراز سماع بکف بر شراب دید | جانی پر از نشاط ترا در کنار یافت |
| و آگاه شد که این همه دولت بخواب دید | فریاد از آن مقام که بیدار گشت دل |
| تزدبک شد که بگسلند از بس که تاب دید | زلفش ندید در کف و از دست روزگار |

فخر الدین مبارک شاه